

زبان استعاری و اندیشه‌ی بوردیویی؛ رویکردی نوین در واکاوی تخیل جامعه‌شناختی پی‌یر بوردیو

علی یعقوبی چوبری*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۲/۰۳ تاریخ بازنگری: ۹۸/۰۱/۰۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۱/۲۰

چکیده

استعاره‌ها به افراد کمک کنند تا دانش ذهنی را در قالب امور عینی بیان کنند؛ یعنی اغلب مفاهیم انتزاعی از طریق استعاره و تمثیل عینیت می‌یابند. این مقاله به نقش زبان استعاری در اندیشه بوردیو به‌عنوان موضوعی جدید می‌پردازد. با مطالعه در آثار بوردیو استعاره‌های عمده‌ی وی، با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی و الگوی «روند تشخیص استعاره» استخراج و تحلیل شدند. یافته‌ها نشان می‌دهند که استعاره‌های بوردیو به‌صورت شبکه‌ای از مفاهیم درهم‌تنیده است. استعاره اصلی تفکر بوردیو نبرد است سایر استعاره‌های وی تابعی از این استعاره هستند. او برای تحلیل «زندگی اجتماعی» به‌مثابه‌ی «حوزه‌ی مفهومی مقصد» از چندین «حوزه‌ی مفهومی مبدأ» از قبیل میدان، عادت‌واره، سرمایه، بازی و... استفاده کرده است. بوردیو از استعارات اقتصادی در تحلیل‌های اجتماعی خویش بهره برده است و قائل به «این‌همانی» بازار اقتصادی و بازار زبانی است. در بعضی آثار خود از استعاره‌های بدن‌مندی نظیر عادت‌واره استفاده نموده است. همچنین استعاره‌های جسمانی از طریق نظم نمادین و جدا ساختن سویه‌های متضاد شکل یافته‌اند. او تلاش کرد تا جهان اجتماعی نامحسوس و انتزاعی را با استعاره‌های مکانی، زمانی، اقتصادی، بدنی و امثال آن تجسم‌سازی یا عینیت‌بخشی کند.

واژگان کلیدی: استعاره، نبرد، میدان، عادت‌واره بوردیو.

طرح مسأله

اشیاء و امور به واسطه‌ی پیش‌نمونه‌ها، مقوله‌بندی می‌شوند و کاربرد استعاره در جهان شناختی به‌ویژه در علوم به‌منظور آشنایی با مفاهیم از پیش تعریف‌شده یا پیش‌نمونه‌هاست. مقوله از طریق مجموعه‌ای از ویژگی‌های ذاتی که در آن مقوله وجود دارد توصیف می‌شود. (Lakoff & Johnson, 2016: 194) استعاره از فرایندهای مهم «اصطلاح‌شدگی»^۱ و «اصطلاح‌سازی»^۲ است. همچنین اصطلاحات و مفاهیم در توسعه علم نقش اساسی دارند و هر دو باهم به استعاره‌سازی و مفهوم‌سازی کمک می‌کنند (Shiri, & Nosrat, 2017: 66) بنابراین، بین استعاره و مفهوم ارتباط تنگاتنگ وجود دارد؛ یعنی، استعاره‌ها می‌توانند در ایجاد مفاهیم نقش داشته باشند و شبکه‌ای از مفاهیم را خلق کنند و مفاهیم نیز در تکوین استعاره‌ها مؤثرند و هر دو در تجسم‌بخشی و عینیت‌سازی واقعیت‌ها نقش بسزایی دارند. یک استعاره در زبان می‌تواند در قالب چندین بیان استعاری تشکیل شود. استعاره‌ی در معنای مفهومی ارتباط بین حوزه‌ی مبدأ^۳، یعنی همان معنای لفظی و حوزه‌ی مقصد^۴، یعنی معنای استعاری می‌دانند؛ یعنی هر مفهومی از حوزه‌ی مبدأ می‌تواند برای توصیف یک مفهوم در حوزه‌ی مقصد به کار رود (Ibid, 66). در این صورت استعاره نتیجه‌ی ادغام دو مفهوم است، زیرا خلق معنای جدید از طریق باهم‌کنارگذاری و ترکیب دو حوزه‌ای که شباهت‌های آن برای ما ملموس نیست، صورت می‌گیرد. استعاره موجب درک مشابهت‌ها می‌شود و مقوله‌ای است که بخشی از فرایند یادگیری را به خود اختصاص داده و ابزاری برای افزایش ظرفیت تفکر خلاق را فراهم آورده است. علیرغم وجوه مشترک بین استعاره و مفهوم، اسکیدمور^۵ بین اصطلاحات اولیه و اصطلاحات تمثیلی تفاوت قائل است. وی معتقد است که «نیرو» برای فیزیک اولیه است، چون در آنجا تعریف خاص فیزیکی از آن وجود دارد و به صورت کمی قابل محاسبه است، اما به اصطلاحاتی نظیر «نیروی اجتماعی» که کاربرد آن‌ها در علوم اجتماعی پذیرفته شده اصطلاحات «تمثیلی» گفته می‌شوند. (Skidmore, 1993: 65-66)

بوردیو یکی از جامعه‌شناسان مهم قرن بیستم بود. وی در سال 1930 در یک خانواده روستایی متولد شد. پس از تجربه‌ی فرهنگ روستایی برای ادامه تحصیل نخست به شهر پو

1. Terminologization
 2. Term creation
 3. Source domin
 4. Target domin
 5. Skidmore

و پس از آن به پاریس عزیمت نمود. او در ابتدا به مطالعه‌ی فلسفه در اکول نورمال مشغول بود، اما بعدها به مردم‌شناسی اجتماعی و جامعه‌شناسی روی آورد. او مدتی در الجزایر اقامت داشت و کارهای میدانی اولیه‌اش را در آنجا انجام داد و به تدریج در فرانسه به شهرت دانشگاهی رسید. او در طیف وسیعی از پروژه‌های تحقیقاتی فعالیت داشت و سوژه فیلمی مستند با جمله‌ی استعاری «جامعه‌شناسی به مثابه یک ورزش رزمی» شد. پی‌یر بوردیو^۱ با بهره‌گیری از برخی مفاهیم که خاستگاه تاریخی و ریشه در زبان لاتین دارد، واقعیت‌های اجتماعی را تبیین نمود. البته در فرایند اصطلاح‌سازی استعاری باید به زمینه و زمانه وی توجه کرد. گرنفل معتقد است که مفاهیم اصلی بوردیو به دوران ورق‌بازی او مربوط نمی‌شود بلکه دقیقاً به دوران بازی راگی یا ارتباط دارد. «بوردیو در طی نوشته‌هایش از کلماتی مانند میدان، بازی و تمرین استفاده کرده است و بعضی جاها از تلقین جسمی و بدنی سخن می‌گوید» (Grenfell, 2014: 328) البته بوردیو نسبت به تناقض‌نمای جهان اجتماعی به مثابه‌ی بازی وقوف داشت. وی معتقد بود که «تناقض‌نمای علوم انسانی، این است که باید دائماً به فلسفه‌ی کنش، به الگوهای ملهم از آن همچون الگوی تئوری بازی‌ها، بدبین باشند، در عین آن که استفاده از این فلسفه و این تئوری برای فهم جهان‌های اجتماعی که به بازی‌ها شبیه‌اند، ظاهراً چاره‌ناپذیر است. این درست است که اغلب رفتارهای بشری در داخل یک فضای بازی صورت می‌گیرد، ولی معنا و مفهوم سخن فوق این نیست که رفتارهای مذکور، آن‌چنان که تئوری بازی‌ها مفروض می‌گیرد، مبتنی بر اصل هدف استراتژیک باشد» (Bourdieu, 2001: 209)؛ بنابراین، بوردیو بر این باور است که عاملان اجتماعی استراتژی‌هایی دارند که به ندرت مبتنی بر یک هدف استراتژیک استوار است.

تاکنون مطالعات متعددی در داخل و خارج از کشور در خصوص اندیشه‌ی جامعه‌شناختی بوردیو صورت گرفته است، برخی از عمده‌ترین تحقیقات داخل و خارج از کشور عبارت‌اند از: ممتاز (2004) معرفی مفهوم طبقه از دیدگاه بوردیو؛ مقدس‌جعفری و یعقوبی (2007) بوردیو و جامعه‌شناسی ادبیات؛ جمشیدیها و پرستش (2007) دیالکتیک منش و میدان در نظریه‌ی عمل بوردیو؛ جنکینز (2006) بوردیو؛ شویره و اولیویه فونتن (2006) واژگان بوردیو؛ نقیب‌زاده و استوار (2012) بوردیو و قدرت نمادین؛ گرنفل (2014) مفاهیم کلیدی بوردیو؛ جمشیدیها و همکاران (2015) بازار به مثابه‌ی میدان: تحلیل بوردیویی بازار با تأکید بر بازار سنتی تهران؛ بون‌ویتز (2017) درس‌هایی از جامعه‌شناسی

1. Pierre Bourdieu

بوردیو؛ وبستر (2017) بوردیو برای معماران؛ با وجود تحقیقات مزبور در داخل و خارج از کشور در خصوص بوردیو، وجه استعاره‌ای اندیشه وی مغفول مانده است. علاوه بر این، وی همواره واژگان قدیمی و لاتین را که خصلت تاریخی و استعاری پیدا نموده‌اند را احیا کرده و با صورت‌بندی جدیدی در تبیین واقعیت‌های اجتماعی به کار می‌برد. وی با نقد روش‌های کلاسیک زبان‌شناسی در آراء سوسور و آستین و دیگران نشان داد که زبان نه تنها وسیله‌ای برای ارتباط است بلکه به‌عنوان ابزار سلطه و قدرت سبب تسلط سیاسی می‌شود. (Jenkins, 2006: 62) این دلایل، پژوهش استعاری در اندیشه‌ی او را به‌مثابه‌ی ظرفیت زبانی ضروری می‌سازند. هدف این مقاله تبیین زبان استعاری در تخیل جامعه‌شناختی بوردیو با توجه به رویکرد نظریه معاصر استعاره‌ی مفهومی است. پرسش‌های بنیادین در مقاله مزبور آن است: استعاره‌های بنیادین در متون جامعه‌شناختی پی‌یر بوردیو کدام‌اند؟ چه استعاره‌هایی در تخیل جامعه‌شناختی وی ایجاد شده‌اند؟ آیا ارتباط ساختاری بین استعاره‌های وی وجود دارند؟

دیدگاه‌های نظری درباره‌ی استعاره

استعاره و مجاز از مهم‌ترین پدیده‌ی زبانی هستند که در چارچوب علوم شناختی معنا و مفهوم جدیدی یافته‌اند و در سایر رشته‌ها بسط پیدا کرده‌اند. تاکنون دو دیدگاه کلی درباره‌ی استعاره مشاهده می‌شود. یکی دیدگاه کلاسیک یا ارسطویی است. او کاربرد استعاره را امری تزینی می‌دانست که لازم و ضروری نیست (Tauber, 1994: 136). دیدگاه دوم، دیدگاه رمانتیک‌ها و افلاطونیان است. بر مبنای این دیدگاه استعاره از زبان جدایی‌ناپذیر است و رابطه‌ای نظام‌مند میان استعاره و کل زبان وجود دارد؛ بنابراین، در تفکر افلاطونی، برخلاف تصور ارسطویی، استعاره مسأله‌ای صرفاً زبانی نیست، بلکه تمامی مفاهیم نظام بشری به‌گونه‌ای استعاری تعریف و ساختار بندی می‌شود (Shahri, 2012: 60-61).

ریکور^۱ کارکرد استعاره را صرفاً امری تزینی و آرایه ادبی نمی‌دانست، بلکه استعاره توانایی این را دارد تا با تعلیق درآوردن ارجاع مستعمل و روزمره‌ی زبانی، واقعیت را به‌گونه‌ای دیگر توصیف کند؛ توصیف بدیع و خلاقانه‌ای از واقعیت که زبان عادی از پس آن بر نمی‌آید. (Ricoeur, 2006) او استعاره را فراتر رفتن از سطح واژه و جمله و با مطرح کردن آن در سطح گفتمان، تأویل تازه‌ای از آن را ارائه کرد. جملات واحد بنیادین گفتمان

1. Ricoeur

را تشکیل می‌دهد. استعاره با فراتر رفتن از سطح واژه و جمله و با نفی ارجاع مستقیم نقش ارجاعی تازه‌ای برای خود تعریف می‌کند که همان ارجاع استعاری و شاعرانه است. این ارجاع استعاری که با بداعتی معنایی همراه است، با «ترکیب عناصر نامتجانس» حاصل می‌شود (Babak Moein, 2012: 24). ریکور ادعا می‌کند که شیوه‌ی استعاری نه‌تنها در گفتار دینی، بلکه در شعر، هنر و حتی در علم نیز حضور دارد. ریکور با تقلید از ماکس بلک^۱ در خصوص «مدل‌ها و استعاره‌ها» معتقد است که استعاره نسبت به زبان شعری مانند مدل نسبت به زبان علمی است. در زبان علمی، مدل اساساً وسیله‌ای اکتشافی است که در خدمت تخریب تفسیر نامناسب و در خدمت باز کردن راهی به سمت تفسیر جدید و مناسب‌تر است. (Ricoeur, 2006) ریکور استعاره را دارای «توان توصیف مجدد واقعیت» می‌داند. به‌زعم وی «استعاره نه‌تنها ساختارهای پیشین زبان ما را متلاشی می‌کند، بلکه ساختارهای پیشین آنچه واقعیت می‌نامیم را نیز از بین می‌برد» (Ricoeur, 1991: 85). نوآوری معنایی را از راه «استعاره» یا از راه «روایت^۲» دست‌یافتنی می‌داند؛ زیرا در هر دو مورد، تخیل آفریننده با تقلید واقعیت در معنای «محاکات^۳» یا بازنمایی سبب می‌شود تا ایده‌ای از یک معنای تازه بیرون بیاید که آنجا نبوده است. تخیل آفریننده مفهوم مهمی در کارهای ریکور است. ریکور استعاره را در سطح گفتمان مطرح می‌کند: «حکایت هم یکی از وسیع‌ترین رده‌های گفتمان است؛ یعنی پی‌آیندهایی از جمله که تابع نظمی هستند» (Ricoeur, 2004: 59). از نظر ریکور گفتمان در ایجاد استعاره‌ها نقش اساسی دارد. همه‌ی متون گفتمانی هستند، استعاره به‌عنوان جابه‌جایی‌ای که بر نام‌ها یا واژه‌ها تأثیر می‌گذارد، آن را در ردیف عناصر کوچک‌تر از جمله قرار می‌دهد (Ibid: 10).

در این باره، جورج لیکاف^۴ تأکید می‌کند که ماهیت زبان انسان استعاری است و انسان به‌واسطه قیاس که مبنای استعاره است، قادر است تفکر کند. به‌تعبیر وی، به فهم و بیان یک مفهوم انتزاعی در قالب تصورات ملموس‌تر استعاره گفته می‌شود (Lakoff, 1993: 28). جانسون^۵ معتقد است که مردم در جریان زندگی روزمره استعاره‌های اولیه‌ی زیادی را ساخته و از آن‌ها می‌آموزند، استعاره‌های پیچیده‌تر بر اساس استعاره‌های اولیه شکل می‌گیرند و آن‌ها از این طریق بسط می‌یابند «ما تعداد بسیار زیادی از این استعاره‌های

1. Max Black
 2. Narration
 3. Mimesis
 4. George Lakoff
 5. Johnson

منظم و پیچیده‌تر را تولید می‌کنیم و با آن‌ها مفاهیم انتزاعی را می‌فهمیم» (Johnson, 2017: 252). لیکاف و جانسون (Lakoff & Johnson, 1980) براین باورند که ماهیت استعاره فهمیدن و تجربه کردن چیزی بر اساس چیز دیگر است که این امر با کنار هم قرار دادن دو کلمه یا قرارگرفتن یک واژه‌ی قدیمی در کنار واژه‌ی جدید به‌وجود می‌آید. فوکونیه و ترنر معتقدند که حوزه‌های مفهومی متفاوت می‌توانند با هم فعال شوند و در برخی مواقع ممکن است پیوندهایی بین حوزه‌ها برقرار شود که منجر به استنباط‌های جدید گردد. «آمیزش‌های متعارف سازوکارهایی‌اند که به وسیله‌ی آن‌ها دو یا چند استعاره‌ی اولیه می‌توانند با هم ترکیب شوند و یک استعاره‌ی مرکب بزرگ‌تر تشکیل دهند.» (Lakoff & Johnson, 1980: 82) کوچش^۱ (2017) از زاویه دیگر به استعاره می‌نگرد، بر مبنای اندیشه‌ی وی معنی استعاری در کاربرد زبان صرفاً برخاسته از استعاره‌های مفهومی، نگاشت‌هایی که آن را تشکیل می‌دهند و پیامدهایی استعاری نیست، بلکه ساختمان استعاری مفهومی شدیداً وابسته به بافت است (Ibid, 13) کوچش معتقد است که یکی از اساسی‌ترین توانایی‌های ما برای بقا توانایی مقوله‌بندی پدیده‌ها و رویدادهای اطراف است. مقوله‌ها در ذهن بازنمایی می‌شود. یکی از این مدل‌ها، مدل مقوله‌بندی پیش‌نمونه‌هاست. «پیش‌نمونه»^۲ها متشکل از ایده‌آل‌سازی انتزاعی اعضای مقوله. کوچش عقیده تأکید دارد اقلامی ممکن است عضو مقوله محسوب شوند، حتی اگر در تعداد اندکی از ویژگی‌ها با پیش‌نمونه شریک باشند؛ یعنی آنچه اعضای مقوله را با هم نگه می‌دارد چیزی است که ویتکنشتاین از آن به استعاره‌ی «شباهت‌های خانوادگی» تعبیر می‌کند (Ibid, 63). وی اساس استعاره‌ها را طیفی می‌نگرد که در یک سر آن بدن و در سر دیگر آن فرهنگ قرار دارد (Ibid, 156)؛ بنابراین، شناخت انسان، نه تنها در بدن بلکه هم‌چنین در موقعیت‌هایی که مردم در آن زندگی می‌کنند وجود دارد. وی با الهام از فوکونیه و ترنر در نظریه‌ی یکپارچگی مفهومی، به تلفیق و آمیختگی^۳ عمل اجتماعی و فیزیکی پرداخته است و معتقد است که این الگو موجب می‌شود پدیده‌های استعاری کامل‌تر و جامع‌تر شود و تحلیل‌های ظریف‌تر و دقیق‌تری ارائه شود و پدیده‌های مفهومی با نظم و دقت بیشتری نسبت به قبل توصیف شود (Kovecses, 2014: 371). برخلاف نظریه‌های شناختی، ریچارد رورتی معتقد است که استعاره‌ها، جهان را بازنمایی نمی‌کنند، بلکه آن را می‌سازند. بجای نقش آینه‌ای

1.Kovecses
2. prototype
3.Blends

زبان باید به نقش ابزاری آن پرداخت، زیرا زبان ابزاری برای تحقق به اهداف انسان‌ها و سازگاری با زیست بوم است. او معتقد است استعاره با «واژگان نهایی»^۱ پیوند دارد؛ یعنی همه‌ی آدمیان حامل دسته‌ای از کلمات هستند که برای توجیه اعمالشان، باورهایشان و زندگی‌هایشان به کار می‌برند (Rorty, 1998: 73). وی مدعی است: «بهترین بخش‌های هایدگر و دریدا بخش‌هایی هستند که به ما کمک می‌کنند که چگونه اشیاء تحت نابازنمایی^۲ دیده می‌شوند و ما توصیفات را به خاطر سودمندی‌شان به کار می‌بریم و نه به این خاطر که آن‌ها چقدر حقیقی‌اند» (Rorty, 1991: 4-5). هر کدام از نظریه‌های مختلف از چشم‌اندازی خاص به استعاره نگاه کرده‌اند اما نظریه غالب در این مقاله نظریه استعاره‌ی مفهومی و نظریه‌ی استعاری پل ریکور است؛ زیرا نظریه‌های مزبور تبیین‌کننده‌ی مناسبی جهت تشریح زبان استعاری در تخیل جامعه‌شناختی بوردیو است.

روش تحقیق

این پژوهش به صورت کیفی و روش تحقیق آن توصیفی-تحلیلی است. در جمع‌آوری داده‌ها از روش اسنادی استفاده شده است. برای جمع‌آوری داده‌های این پژوهش، منابع و آثار دست‌اول بوردیو از قبیل، پیرامون نظریه‌ی عمل (1977)، الجزایر (1979)، انسان‌دانشگاهی (1988)، زبان و قدرت نمادین (1991)، نظریه کنش (2001)، ساختارهای اجتماعی اقتصاد (2005)، ایستادگی در برابر نولیبرالیسم (2008)، درسی درباره درس (2009)، تمایز (2011) و مسائل جامعه‌شناسی (2016) چندین بار مورد مطالعه قرار گرفت. داده‌ها نیز با استفاده از روش «تحلیل محتوای کیفی» و تکنیک «روند تشخیص استعاره»^۳ جمع‌آوری شدند. این روش، از سوی گروهی متشکل از نه نفر از متخصصان مطالعات استعاره، به سرپرستی جرارد آستین با عنوان گروه پراگلجاز^۴ پیشنهاد شده است (Steen, 2010: 4). همچنین، تکنیک روند تشخیص استعاری (MIP) ابزاری قابل اعتماد و انعطاف‌پذیر برای شناسایی کلمات استعاری در متون نوشتاری و گفتاری است. بدین معنا که، تمام متن/گفتمان باید به طور کامل خوانده یا شنیده شود؛ سپس واحدها واژگانی در متن/گفتمان تعیین می‌شوند (Sorahi, 2014: 101). علاوه بر این، از این روش، می‌توان برای شناسایی کلمات پایه‌ای، حوزه‌های منبع و مقصد استفاده کرد. از طریق، روش تشخیص

1. final vocabulary
2. Nonrepresentation
3. Metaphor Identification Procedure (MIP)
4. Pragglejazz

استعاری متون بوردیویی چندین بار مرور شد، سپس عمده‌ترین استعاره‌های وی استخراج گردیده و تحلیل شدند. آنگاه با توجه به تحلیل شناختی و مفاهیم مبدأ و مقصد (قلمروی که عبارات استعاری از آن شکل می‌گیرد «قلمرو مفهومی مبدأ یا منبع^۱» و حوزه‌ای که قصد فهم و درک آن را داریم «قلمرو مفهومی مقصد یا هدف^۲» است) مورد بررسی قرار گرفتند.

یافته‌های تحقیق

بوردیو هر چند به‌طور جسته‌وگریخته از مفهوم استعاره در آثار خود استفاده کرده است، اما بیشتر از مفهومی بنام «بازنمود یا بازنمایی^۳» بهره گرفته است. او معتقد است ادراک ما از جهان از طریق بازنمایی شکل می‌گیرد که ریشه در دانش عامیانه دارد. او به تقلید از دورمیم معتقد است. «دانش عامیانه را می‌توان برداشت‌ها و عقاید پذیرفته‌شده و باورهای عمومی دانست که در یک جامعه خود را بر هر فکر منطقی تحمیل می‌کند و همان است که در جامعه‌شناسی دورکیمی زیر عنوان پیش‌داوری (مفاهیم مقدم‌بر تجربه) مرکب از بازنمودهای جمعی طبقه‌بندی می‌شود» (Tavassoli, 2004: 10). بازنمایی‌ها و آنچه جهان اجتماعی و اعمال ما را توصیف می‌کنند محصول فردی نیستند، بلکه یک فرآورده اجتماعی هستند. با مشاهده فرد معینی از روی قیافه و لباس و نحوه‌ی سخن گفتن و غیره می‌توان به بازنمود کل زندگی او پرداخت. بدین ترتیب، زبان امری اجتماعی است که خصلت نمادین دارد و با روابط قدرت گره خورده است. قدرت حاکم تلاش می‌کند تا نمادهای زبانی خود را در مصدر قدرت بنشانند. او معتقد بود که «واقعیت» ساختار فرهنگی را می‌توان به کمک چهار قضیه اساسی درک کرد، نخست نگاه ما به جهان برمبنای مقوله‌بندی یا طبقه‌بندی کردن جهان است (این امر، یک واقعیت زبانی است). دوم، این طبقه‌بندی‌ها بر اساس تقابل‌های دوتایی است (این تقابل‌ها با حوزه‌ی قدرت عجین شده) سوم، همه‌ی تقسیم‌بندی‌های دوتایی بنیادین، خصلت جنسیتی دارند و سرانجام همه‌ی تقسیم‌بندی‌های اساسی، از طریق فرایند تشبیه^۴ انجام می‌گیرند (Jenkins, 2006: 70). همانطور که در بخش روش تحقیق اشاره شد برمبنای تحلیل تشخیص استعاری مهم‌ترین استعاره‌های وی از قبیل استعاره‌های اقتصادی، میدان، بازی، عادت‌واره، کوناتوس، ناسازی، دوگزا، عینی،

-
1. Source domin
 2. Target domin
 3. Representation
 4. Analogy

ذهنی و تلفیقی و... استخراج گردیدند. اینک هریک از استعاره‌های مزبور مورد تحلیل قرار می‌گیرند.

الف) استعاره اقتصادی

بورديو از استعاره‌های اقتصادی از قبیل «سرمایه» «بازار» «عرضه» «تقاضا» و حتی «سود» در تحلیل‌های اجتماعی خویش استفاده کرده است. وی برخلاف اقتصاددانان که برای آن‌ها فقط یک نوع سود یعنی تعقیب منافع شخصی مادی و عقلانی وجود دارد، برای او اشکال متعددی از سود و نفع به تعدد میدان‌ها وجود دارد و آن‌ها را برساخته‌های فرهنگی یا تاریخی‌ای می‌داند که موضوع مبارزه هستند؛ یعنی؛ نگرش بورديو از «خرد اقتصادی» با نگاه اقتصاددانان متفاوت است، این تفاوت را در بحثش از عادت‌واره اقتصادی می‌توان مشاهده نمود. او استعاره‌ی انسان اقتصادی را سفسطه‌ی دانشگاهی می‌داند. به تعبیر وی انسان اقتصادی نوعی هیولای انسان‌شناختی است (Bourdieu, 2005: 209). به‌زعم بورديو، انسان اقتصادی برساختی خیالی یا جعلی است که تحلیل‌گر آن را برای توضیح رفتار کنشگر به‌کار می‌برد و به کنش‌گر نسبت می‌دهد تا رفتار او را تبیین کند. باین وجود، وی از چهار نوع سرمایه نام می‌برد که آن را از علم اقتصاد الهام گرفت. به‌زعم بورديو انواع دیگری از سرمایه وجود دارند که نقشی همانند سرمایه اقتصادی در پویایی اجتماعی ایفا می‌کنند. وی در مقابل تحلیل تقلیل‌گرایانه اقتصادی افراطی، تحلیل مارکسیستی را به انواع دیگر سرمایه تعمیم می‌بخشد. سرمایه اقتصادی به‌عنوان مالکیت ثروت‌های مادی یا مالی است؛ سرمایه فرهنگی انواع گوناگون دانش مشروع را در برمی‌گیرد؛ سرمایه اجتماعی هم از روابط اجتماعی ارزشمند بین انسان‌ها تشکیل می‌شود؛ و سرمایه نمادین از شأن و وجهه فرد سرچشمه می‌گیرد (Ritzer & Goodman, 2014: 596). وی تأکید می‌کند انواع مختلف سرمایه می‌توانند اشکال مختلفی داشته باشند. سرمایه می‌تواند عینیت یابد که نمادهای این استعاره به‌صورت مادی و در قالب آثار هنری، نمایشگاه، موزه، آزمایشگاه، ابزار علمی، کتاب و انواع گوناگون دست‌ساخته‌ها عرضه شود. سرمایه می‌تواند صبغی تنیده‌شده^۱ یا جسمیت‌یافتگی داشته باشد؛ یعنی؛ اصول یک میدان با جسم و بدن شخص به‌صورت میل و جنبه‌های فیزیکی مانند لحن بیان یا حرکات بدن، طرز برخورد و سبک زندگی درآمیخته شده باشد. برخلاف سرمایه عینیت‌یافته و متجسد، عادت‌واره ماهیتی

مادی ندارد، زیرا شامل گرایش‌ها و تمایلات است؛ مانند قواعد شطرنج که جنبه‌ی تحقق عملی دارد (Grenfell, 2014: 174).

همانطور که اشاره شد، بوردیو در تبیین ارتباطات اجتماعی از استعاره‌های اقتصادی از قبیل بازار، سرمایه و سود بهره می‌گیرد: «بازارهای زبانی کاملاً در چنبره‌ی میدان‌های خاص قرار دارند. زبان مشروع حاکم سرمایه‌ی ممتازی است که درگفتار، حس تشخیص گوینده را که سود این سرمایه است، ایجاد می‌کند. همین تشخیص، همراه با صحت و درستی مشروع گفتار، فضیلت و برتری در زبان را تشکیل می‌دهد» (Jenkins, 2006: 234). بوردیو تحلیل ابعاد اقتصادی را به کل ابعاد کنش اجتماعی بسط می‌دهد. او قصد دارد رابطه اجتماعی را چونان حالت‌مندی بسط یافته‌ی رابطه‌ی اقتصادی مفهوم‌سازی کند (Lallemanent, 2015: 212-213).

وی با استفاده از استعارات اقتصادی به‌طور مستقیم پلی بین ساختار قدرت و قلمرو زبان برقرار می‌کند و به آشکار کردن نمادهای فرهنگی و زبانی‌ای می‌پردازد که به‌مثابه ابزار قدرت در اختیار گروه یا طبقه خاصی قرار می‌گیرد. او مبارزه بر سر معنای چیزها خصوصاً در دنیای اجتماعی را جنبه‌ای از مبارزه‌ی طبقاتی می‌داند. وی شاکله‌های طبقه‌بندی‌کننده‌ی خویش را بر پایه‌ی استعاره‌های بدنی بنا می‌کند. این استعاره‌ها از طریق نظم نمادین و جدا ساختن سویه‌های متضاد شکل یافته‌اند. او سلسله تقابلهای دوگانه را اسطوره - مناسکی می‌نامد. بالا/ پایین، رو/ زیر، خشک/ تر، فعال/ منفعل، راست/ خم و ... که در مجموع به امور مربوط به مرد و زن نظم می‌بخشد و شرافت آن‌ها را اخلاقی می‌کند (Bourdieu, 1979: 27). وی در مطالعه‌ی بربرها (در منطقه‌ای مشترک میان الجزایر و مراکش که کابیلیا نامیده می‌شود زندگی می‌کنند) دریافت که تضاد میان «زنانه» و «مردانه» با یک رشته تضادها مانند پایین و بالا، خم‌شده و راست قامت، درون و بیرون، عقب و جلو، نرم و سخت، غیر فعال (پاسیف) و فعال (اکتیو) آتش و آب، دست راست و دست چپ همراه است. زنان و آنچه زنانگی است همراه است با پایین بودن، خم‌شدگی، نرمی و در اندرون و داخل ماندن. درحالی‌که مردان با بلندی، راست‌قامتی، سخت بودن و به بیرون تعلق داشتن پیوسته هستند (Bourdieu, 1977: 127 & Bourdieu, 2009: 12). در اینجا ارزش‌های مثبت به‌سوی فرد کانونی (مرد) جهت‌گیری دارند، اما ارزش‌های منفی (زنانه) در مسیر مخالف فرد کانونی قرار دارند. هرچند استعاره‌های مزبور خصلت بدن‌مندی دارند، اما متأثر از فضای فرهنگی نیز هستند؛ یعنی نخست بالا، رو، جلو، راست و ... جنبه

بدن‌مندی داشته و سپس به پشت و جلوی هر چیزی منتقل شده است. برای مثال در اغلب فرهنگ‌ها جلو معنای احترام و آشکارگی و پشت معنی بی‌احترامی و پنهان‌شدگی می‌دهد. او سیاست را نیز در قیاس با پدیده عرضه و تقاضا توصیف می‌کند. «یک گروه از متخصصان سیاست که دارنده‌ی انحصار تولید گفتمانی هستند به‌عنوان سیاست شناخته می‌شوند، مجموعه‌ای از گفتمان‌ها را تولید می‌کنند که به افرادی عرضه می‌شود که از تمایلات سیاسی برخوردارند؛ یعنی قابلیت بسیار نابرابر تشخیص گفتمان‌های عرضه‌شده را دارند. این گفتمان‌ها برحسب صلاحیت فنی و دقیق‌تر یک نظام طبقه‌بندی دریافت، درک، انتخاب و پذیرفته می‌شوند که ظرافت تمایز آن‌ها برحسب متغیرهایی تغییر پیدا می‌کند که صلاحیت اجتماعی را تعیین می‌کنند. درک تأثیر کاملاً نمادین محصولات عرضه‌شده در صورتی که آن‌ها را مستقیماً ناشی از تقاضا یا ملهم از نوعی تعامل مستقیم و چانه‌زنی آگاهانه با مردم بدانیم، میسر نیست» (Bourdieu, 2016: 292).

وی قائل به «این‌همانی» بین بازار اقتصادی و بازار زبانی است. «همان‌گونه که در بازار اقتصادی، انحصارات و روابط قدرت عینی وجود دارد که باعث می‌شوند کلیه‌ی تولیدکنندگان و کلیه‌ی تولیدات در آغاز برابر با هم نباشند، در بازار زبانی نیز روابط قدرت وجود دارد؛ بنابراین، بازار زبانی دارای قوانین قیمت‌گذاری است و این قوانین به‌گونه‌ای می‌باشند که کلیه‌ی تولیدکنندگان تولیدات زبانی یعنی گفتارها برابر نیستند» (Ibid, 292). با این وجود، هرچند از «این‌همانی» بین بازار زبانی و بازار اقتصادی استفاده می‌کرد ولی از محدودیت‌های آن نیز وقوف داشت: «در بازار زبانی اشکال سلطه‌ای اعمال می‌شوند که دارای یک منطق خاص هستند و مانند بازارهای کاملاً بنیادین، اشکالی از سلطه خاص وجود دارند که اصلاً قابل‌تقلیل به سلطه کاملاً اقتصادی نیستند؛ نه به لحاظ شیوه‌ی اجرا و نه به لحاظ منافی که کسب می‌کنند» (Ibid, 151).

بورديو فرهنگ را نیز به‌مثابه‌ی گونه‌ای از بازار تصور می‌کند. انسان‌ها در این بازار، بیشتر سرمایه‌ی فرهنگی به‌کار می‌گیرند تا سرمایه‌ی اقتصادی (Ritzer & Goodman, 2014: 600). این سرمایه غالباً محصولی از خاستگاه طبقاتی آدم‌ها و تجربه‌ی آموزشی آن‌ها است.

ب) استعاره‌ی میدان^۱

استعاره‌ی میدان در اندیشه بوردیو معانی گوناگون دارد که به صورت بخشی از زمین، میدان نبرد و عرصه‌ای از دانش تعریف می‌شود. قرینه‌های متعددی برای میدان وجود دارد. میدانی که بازی فوتبال در آن انجام می‌شود. میدان در رمان علمی و تخیلی یا حتی میدانی از نیروها در فیزیک (Grenfell, 2014: 128). او به جای تحلیل جوامع بر اساس طبقات از استعاره‌ی میدان استفاده می‌کند.

بوردیو بین میدان و بازی ارتباط تنگاتنگی می‌بیند و آن را به معنای گافمنی تحلیل می‌کند و معتقد است که در میدان نوعی تبانی عینی وجود دارد که در کلیه‌ی تضادهای مستتر است. او تأکید می‌کند «تمام اجزای متشکله میدان، بازی، مسائل مطروحه و تمام پیش‌انگاری‌ها به طور ضمنی حتی بدون اطلاع از آن‌ها تنها به صرف انجام بازی و وارد بازی شدن، مورد پذیرش قرار می‌گیرند» (Bourdieu, 2016: 292). او در ادامه اشاره می‌کند «میدان از نظر من «فضای بازی» است و به عبارتی میدان روابط عینی بین افراد یا نهادهای در حال رقابت بر سر مسأله‌ای یکسان و همانند» (Ibid, 235). بوردیو زندگی اجتماعی را هم نوعی بازی می‌داند. او معتقد است که میدان اجتماعی همانند میدان فوتبال از جایگاه‌هایی تشکیل شده که عاملان اجتماعی آن‌ها را تصرف می‌کنند. به زعم وی یک میدان را می‌توان نوعی بازار با تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان کالا در نظر گرفت. تولیدکنندگان، افرادی با سرمایه‌های خاص، با یکدیگر روبه‌رو می‌شوند. موضوع این مبارزات انباشتِ شکلی از سرمایه است که سلطه بر میدان را امکان‌پذیر می‌کند (Bonnewitz, 2017: 74). با این وجود، وی تفاوت‌هایی بین این دو جهان مشاهده می‌کند و معتقد است که برخلاف بازی، میدان به طور ارادی ایجاد نشده است و از قواعد و تنظیماتی پیروی می‌کند که تصریح شده و قاعده‌مند نیستند.

استعاره میدان با نظریه میدان در فیزیک نیز پیوند دارد. بر اساس این نظریه، میدان‌های متفاوتی نظیر میدان الکتریکی، میدان مغناطیسی و میدان جاذبه در حوزه‌ی فیزیک وجود دارند که رفتار ذرات مختلف با توجه به آن‌ها توضیح‌پذیر است. هرچند نظریه‌ی میدان شکل اساسی خود را از مکانیک سیالات در قرن هجدهم کسب کرد، ولی کارایی آن در میدان‌های غیرسیال نیز تأیید گردید و نظریه نسبیت اینشتین به گونه‌ای واقعی و تکنیکی با این نظریه منطبق است.

1. Field metaphor

به‌طور کلی، بوردیو به مقایسه مستقیم میدان‌های فیزیکی و میدان‌های اجتماعی علاقه ندارد و تنها در مواردی نیز تحلیل رمان تربیت احساسات اثر گوستاو فلوبر از همانندی این میدان‌ها خبر می‌دهد و بر همانندی میدان قدرت و میدان‌های فیزیکی، در قالب تاریخ زندگی قهرمان رمان به مثابه‌ی مسیر حرکت ذرات باردار در میدان مغناطیسی تأکید می‌کند، اما نظریه میدان‌های اجتماعی او بیش هر چیزی ملهم از نظریه میدان‌های فیزیکی است. «این مردان جوان، مثل ذره‌هایی در میدان و حوزه مغناطیسی هستند» (Bourdieu, 2001: 82).

بوردیو استعاره اقتصادی را با استعاره میدان گره می‌زند. به‌زعم وی میدان یا زمینه، شبکه‌ای از روابط موجود در بین جایگاه‌های عینی درون خودش است. زمینه عرصه‌ای برای نبرد است. زمینه مانند نوعی بازار رقابتی است که در آن انواع سرمایه‌ها (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نمادین) به کار گرفته شده و آرایش داده می‌شود. وی همانند فوکو زمینه‌ی قدرت را بیشترین تأثیر می‌داند؛ سلسله‌مراتب روابط مبتنی بر قدرت درزمینه‌ی سیاسی، به همه زمینه‌های دیگر ساختار می‌دهد. وی برای توصیف زمینه از استعاره‌ی نظامی بهره می‌گیرد و آن را عرصه‌ی مواضع راهبردی و دژهایی که در یک میدان نبرد بایستی دفاع یا تسخیر شوند، یاد می‌کند (Ritzer & Goodman, 2014: 596).

ج) استعاره‌ی تمایز

بین استعاره‌های فیزیکی و سایر مفاهیم بوردیو ارتباط وجود دارد. در این باره، چنین نسبتی بین مفهوم تمایز^۱ و استعاره‌ی مکانی «فضا» در تخیل بوردیو مشاهده می‌شود. بدین معنا که تفاوت یا فاصله، زیربنای مفهوم فضا است. او بر این باور است که «فضا مجموعه‌ای از مواضع متمایز و هم زیست بیرون از یکدیگر است که به وسیله‌ی یکدیگر، با بیرونیت متقابل از هم و از طریق روابطی چون نزدیکی، دوری و نیز به‌وسیله‌ی روابطی که نظم را نشان می‌دهد، مثل رو، زیر یا بین، تعریف می‌شود» (Bourdieu, 2001: 33).

بوردیو در بحث فضا علاوه بر استعاره‌ی تمایز از استعاره‌های سرمایه‌ی فرهنگی و اجتماعی سود جسته است. به‌زعم وی فضای اجتماعی عوامل و گروه‌های اجتماعی را بر اساس جایگاهشان در توزیع آماری دو اصل تفاوت‌گذاری تقسیم می‌کند. این دو اصل که در جوامع پیشرفته، چون آمریکا، ژاپن یا فرانسه، تأثیرگذارترین عوامل‌اند، عبارت‌اند از: سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی.

آنچه در ذهن بوردیو مشاهده می‌شود «این‌همانی» بین تمایز با استعاره‌های فیزیکی است. در این باره وی تأکید می‌کند عوامل اجتماعی تا به آنجا با یکدیگر دارای مشترکات اند که در این دستگاه دو بُعدی (سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی) به یکدیگر نزدیک باشند و میزان تفاوت‌هایشان بستگی به فاصله آن‌ها در این دستگاه دارد. «فاصله‌ی فیزیکی که میان جایگاه دو نقطه بر روی کاغذ است، هم سنگ فاصله‌ی اجتماعی دو کنشگری است که آن دو نقطه نماد آن‌ها بوده است» (Bourdieu, 2001: 33).

بوردیو برای تبیین بازتولید آموزشی از استعاره‌ی ماکسول فیزیک‌دان معروف درخصوص تأثیرگذاری قانون دوم ترمودینامیک استفاده کرده است: «ماکسول^۱ جنی را تصور می‌کند که در میان اجزای در حال جنبش و کم یا بیش سریع که به مقابل او می‌رسند، تفکیکی صورت می‌دهد که اجزا با حرکت سریع را به درون یک ظرف می‌فرستد که درجه حرارت آن بالا می‌رود و اجزای با حرکت کند را درون یک ظرف دیگر می‌ریزد که درجه حرارت آن پایین می‌آید... نظام مدرسه مشابه جن ماکسول عمل می‌کند. این سیستم به‌وسیله یک رشته عملیات گزینش، دانش‌آموزان دارنده سرمایه فرهنگی ارثی را از آنان که فاقد این سرمایه هستند جدا می‌کند، با توجه به اینکه تفاوت استعدادها از تفاوت‌های اجتماعی جدایی‌ناپذیر است، این نظام سعی در حفظ تفاوت‌های اجتماعی از پیش موجود دارد» (Ibid: 56).

وی بر اساس استعاره جن عقیده دارد که هرچند در ظاهر به‌نظر می‌رسد تحصیلات همانند جن فرضی ماکسول، دانش‌آموزان و دانشجویان را، به‌صورت تصادفی در میان شغل‌ها و موقعیت‌ها و نهایتاً طبقات مختلف اجتماعی توزیع می‌کند، اما واقعیت این است که چه کسی چه چیزی را برمی‌گزیند و سرانجام به کجا می‌رسد، ناشی از امکانات موقعیت اجتماعی اوست. از این‌رو، ساخت اجتماعی، از طریق مدرسه و تحصیلات، خود را بازتولید می‌کند (Ibid: 64).

به‌نظر می‌رسد استعاره‌ی جن ماکسول تداعی‌گر استعاره‌ی «دست نامرئی^۲» در اقتصاد از آدام اسمیت است. اسمیت معتقد بود که بافرض عدم دخالت دولت در اقتصاد، رقابت کامل و آزادی اقتصادی و تلاش هر فرد برای حداکثرکردن منافع خود، وضع فرد و جامعه نیز بهتر می‌شود؛ یعنی، فعالیت هر فرد در جهت منافع خود یک دست نامرئی، به شکل غیرعمدی وی را برای کارکردن در جهت نفع اجتماعی متقاعد خواهد کرد.

1. Maxwell

2. Invisible hand

د) استعاره عادت‌واره^۱

مفهومی است که پیشینه‌ی تاریخی دارد، از ارسطو گرفته تا نوربرت الیاس با گذر از فلاسفه‌ی قرون وسطایی، لایبنیتس، هوسرل و مرلوپونتی. عادت‌واره استعاره‌ی مرکزی تفکر بوردیویست. این استعاره با بار نظری قابل‌ملاحظه‌ای با استعاره میدان‌گره‌خورده است (Chauvire, 2006: 77) & Bourdieu, 2008: 12. این کلمه از حیث نظری یک واژه‌ی لاتین است که حاکی از وضعیت، حالت یا ریخت‌ظاهری معمول و عادت شده است که خصلت بدن‌مندی دارد. عادت‌واره یک طرح‌عام از خلق‌و‌خواهست که به‌طور ضمنی از اوایل دوران کودکی ایجاد می‌شود و جنبه‌ی پایدار دارد. خلق‌و‌خواها موجب اعمال افراد، بداهه‌گویی‌ها، نگرش‌ها و اداها و ژست‌های جسمانی هستند (Bourdieu, 1996: 646 & Bert, 2010: 68). برخی معتقدند که استعاره‌ی عادت‌واره ریشه در اخلاق پروتستانی وبر دارد. وبر قناعت‌پیشگی این‌جهانی را که در بینش کالونی متضمن رستگاری است با نوعی «منش زندگی» مرتبط می‌داند. او بر این باور است که مذاهب تولیدکننده‌ی منش‌ها یا نظام‌های خصلتی هستند که به کنش‌ها سمت‌وسو می‌دهند؛ بنابراین، وبر رفتارهای عقلانی را حاصل عادت‌واره درونی شده یا نظم‌های هنجاری درونی شده در افراد می‌داند (Bonnewitz, 2017: 9).

بیان دیگری از تجسم‌یافتن عادت‌واره را می‌توان در استفاده‌ی از واژه «خصلت» دید. عادت‌واره معادل «هیکسیس» (خصلت) ارسطوست (Bourdieu, 2008: 38). در آثار ارسطو ارجاع دوگانه‌ای به این مفهوم وجود دارد: یکی در نظریه قضاوت و دیگری در نظریه حرکت. خصلت همراه با مقوله‌های جوهر، عرض، حرکت، درد کشیدن و غیره، در فهرست ده مقوله-ی مشهور ارسطو جای دارد که شیوه‌های حرف‌زدن از فاعل (سوژه) و نسبت‌دادن محمول‌ها (گزاره‌های خبری) به وی هستند. برای مثال ارسطو مثال‌های متعددی می‌زند: فاعل «کفش پوشیده است» (Hypodedetai)، «فاعل مسلح است» (Hoplislai). (Lallemant, 2015: 206). این واژه که در اصل یونانی است و معنایی تقریباً شبیه واژه لاتین «عادت‌واره» دارد^۲، در آثار بوردیو برای اشاره به طرز حرکت، سبک و سیاق «حرکت کردن» کنشگران نظیر طرز ایستادن، راه رفتن، اداها و اطوارها و غیره به کار می‌رود. مشابهت‌های معناهای اولیه‌ی و اصلی این دو واژه (عادت‌واره و سلوک) گواهی بر محوریت بدن در

1. Habitus metaphor
2. Hexis

۳. برخی واژه سلوک را عادت پایه ترجمه کرده‌اند.

Bourdieu, 1996: 646 & Jenkins, 2006: 122). دسته‌بندی‌های عملی در بطن شاکله‌های زاینده‌ی عادت‌واره قرار دارند ریشه در بدن دارند. گرنفل در خوانش بوردیویی به نسبت بین عادت‌واره و بدن‌مندی می‌نویسد: «ما به شکل جسمی احساس می‌کنیم که چگونه باید عمل کنیم و به شکل جسمی حس می‌کنیم که دیگران در برابر ما چه خواهند کرد از اینکه دیگران چه خواهند کرد احساس رضایت یا نارضایتی می‌کنیم ما به شکل جسمی به غذاهای مختلف واکنش‌های گوناگون نشان می‌دهیم». (Grenfell, 2014: 337) این امر تداعی‌کننده دیدگاه لنگاکر درخصوص قلمروهای پایه‌ای است که خصلت بدن‌مندی دارد و از سایر قلمروها از قبیل عادت‌واره که انتزاعی‌ترند جدا می‌شوند. عادت‌واره افراد یک محیط جسمانی، فرهنگی و اجتماعی است که موجودات اجتماعی در آن بسر می‌برند با آن خود را می‌شناسند و دیگران با آن، آن‌ها را می‌شناسند.

هـ) استعاره بازی

بورديو با الهام از ویتکنشتاین بر این باور بود که زندگی اجتماعی به‌منزله‌ی بازی است که همانند تمامی بازی‌ها با قواعدی که تعیین می‌کند چه کاری ممکن است و چه کاری ممکن نیست، به‌صورت تجربی در عمل یاد گرفته می‌شود (Jenkins, 2006: 116).

«در واقع، می‌توان میدان را با بازی مقایسه کرد (هرچند که برخلاف بازی، میدان به‌طور ارادی ایجاد نشده است و از قواعد، یا بهتر بگوییم، تنظیماتی پیروی می‌کند که تصریح شده‌اند و قاعده‌مند نیستند) در این راستا، ما موضوعات مورد منازعه‌ای داریم که عمدتاً حاصل رقابت میان بازیگران، سرمایه‌گذاری در بازی یا توهم است: بازیکنان وارد بازی می‌شوند، (گاه به شیوه‌ای بی‌رحمانه) در مقابل هم قرار می‌گیرند و مشترکاً باور و شناختی نسبت به بازی و موضوع مورد رقابت دارند که مانع از به پرسش کشیدن آن می‌شود... و این توافق پنهانی مبنای رقابت و تضاد میان آن‌هاست. آن‌ها یک سری کارت‌های برنده در اختیار دارند، کارت‌های برتری که نیروی آن‌ها بر اساس نوع بازی تغییر می‌کند: همانطور که نیروی نسبی کارت‌ها بر اساس بازی‌ها تغییر می‌کند، پایگان فضاهای متفاوت سرمایه (اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نمادین) نیز در میدان‌های متفاوت دگرگون می‌شود...» (Bonnewitz, 2017: 75). به‌زعم وی، فرهنگ مسابقه‌ای است که مانند همه‌ی مسابقه‌های اجتماعی، در آن واحد پیش‌فرض می‌گیرد و می‌طلبد که شخص در بازی شرکت می‌کند و در آن پذیرفته می‌شود؛ و علاقه به فرهنگ که بدون آن هیچ مسابقه‌ای و هیچ رقابتی پا

نمی‌گیرد، توسط همین مسابقه و رقابتی ایجاد می‌شود که خود آن را به راه می‌اندازد» (Bourdieu, 1996: 250).

بورديو استعاره بازی را با استعاره عادت‌واره پیوند می‌زند. او فراست و پیش‌بینی از روند بازی را عادت‌واره می‌داند. «داشتن فراست بازی، یعنی داشتن شامه‌ی تیز نسبت به روند بازی، یعنی از حالا آینده بازی را در چنگ داشتن؛ یعنی جهت بازی را در دست داشتن» (Bourdieu, 2001: 208)؛ بنابراین، عاملان اجتماعی به‌ندرت بر اساس طرح و نقشه‌ای از پیش تعیین‌شده عمل می‌کنند و بر اساس عادت‌واره‌هایشان و به‌صورت عملی و بداهه دست به کنش می‌زنند.

(و) استعاره‌ی دولت دست چپ

یکی دیگر از استعاره‌های بدن‌مندی که بورديو استفاده کرده مربوط به «استعاره دولت دست چپ» است. دست چپ نسبت به دست راست در اغلب فرهنگ‌ها دارای بار معانی منفی است. منظور از استعاره دست چپ در اندیشه‌ی بورديو ربطی به این مفاهیم در حوزه‌ی سیاسی ندارد بلکه به مفهوم اسطوره‌ای «دست چپ» که به‌مثابه‌ی «دست نفرین شده» در بسیاری از فرهنگ‌ها مورد غضب است و به همین دلیل نیز در آن فرهنگ‌ها از غذاخوردن و تعارف کردن غذا یا اهدای هدیه با این دست خودداری کرده اشاره دارد. دولت در واقع «دست چپ» خود را دست نفرین‌شده‌ی خویش می‌شمارد. (Bourdieu, 2009: 69). وی در این باره می‌گوید:

«تمام کسانی که که آن‌ها را کارکنان اجتماعی می‌نامند - نظیر مددکاران اجتماعی، مسئولان پرورشی، قضات پایه و همچنین هرچه بیش‌ازپیش اساتید و معلمان - کسانی هستند که من آن‌ها را «دست چپ دولت» نام داده‌ام» (Ibid: 69).

وی استعاره دست چپ را در مقابل استعاره‌ی دست راست دولت از قبیل آموزش‌یافتگان مدرسه‌ی ملی مدیریت دولتی در وزارتخانه‌های مالی، قرار می‌دهد.

بورديو استعاره‌های دست چپ و دست راست دولت را با سایر استعاره‌ها از قبیل عادت‌واره، سرمایه، تمایز و میدان پیوند می‌زند. به‌زعم وی، «فضا مجموعه‌ای از مواضع متمایز و همزیست بیرون از یکدیگر است که به‌وسیله‌ی بیرونیت متقابل ازهم و به‌وسیله‌ی روابطی چون نزدیکی، دوری و نیز به‌وسیله‌ی روابطی که نظم را نشان می‌دهد مثل رو، زیر یا بین، تعریف می‌شود» (Bourdieu, 2001: 209). به‌زعم وی اعضای خرده بورژوازی

جایگاهی میانه، در بین دو قطب حداقل و حداکثر اشغال می‌کنند، بدون اینکه جایگاه مزبور بتواند، به صورت عینی یا ذهنی، تنها به واسطه‌ی یکی از دو قطب تعریف شود.

ز) استعاره‌ی کوناتوس^۱ (سرنوشت، تقدیر)

یکی از استعاره‌های مفهومی در اندیشه‌ی بوردیو، واژه‌ی یونانی کوناتوس است. Conatus بخش سوم فعل Conari به معنای تلاش کردن (برای انجام کاری) است. در ادبیات کلاسیک به معنای «جدوجهد» بدون هیچ موفقیتی به کار برده می‌شود (Grenfell, 2014: 257). می‌توان در زبان فارسی معادل‌هایی از قبیل سرگذشت، سرنوشت، تلاش، کوشش و... برای آن متصور شد. وی این واژه‌ی یونانی را احیاء کرد. هرچند کوناتوس در آثار بوردیو زیاد استفاده نشده، اما این استعاره یکی از ستون‌های اصلی نظریه‌پردازی اوست. این استعاره در کارهای متعدد وی از قبیل انسان‌دانشگاهی (1988)، منطق (نظریه) کنش (1998)، وزن جهان (1999) و اندیشه‌ی پاسکالی (2000) آمده است (Ibid: 260). در زبان انگلیسی در آثار فلاسفه عقل‌گرای قرن هفدهم، یعنی دکارت، اسپینوزا و لایبنیتس به معنای تلاش و کوشش برگردانده شده است. با این وجود، سابقه‌ی کاربرد آن به بیش از دوهزار سال پیش بازمی‌گردد؛ در آن زمان این واژه برای نشان دادن نیروی اینرسی موجود در اجسام فیزیکی و تعامل درونی موجودات به بقای خود به کار می‌رفت. در ذهن متافیزیکی اغلب متفکران این بود که واژه‌ی کوناتوس به صورتی یکسان در همه علوم قابل اطلاق است. گرنفل تأکید می‌کند «تصور متافیزیکی که تقدیر القا می‌کرد بر این اساس بود که خدا موهبت حرکت و نفس زندگی را به جسم منتقل می‌کند و باعث حرکت ممتد جسم می‌شود» (Ibid: 328). هرچند استعاره‌ی کوناتوس در حوزه‌ی فلسفه و فیزیک پدید آمد، اما در تفکر جامعه‌شناسی بسط مفهومی یافت. کوناتوس به معنای تلاش است اما تلاشی که بی‌حاصل است و نتیجه خاصی در پی ندارد. بوردیو در کتاب نظریه‌ی کنش (2001) کوناتوس را به معنای سرنوشت و تقدیر^۲ تعبیر کرده است شرایطی که سوژه آن را می‌پذیرد. البته او در بحث رابطه ساختار و عاملیت معتقد است که در عین اینکه به آزادی کنشگر ایمان دارد، سلطه ساختار را چنان قوی و نیرومند می‌داند که تلاش انجام شده در چارچوب آن تقریباً تلاشی موفقیت‌آمیز نیست. این استدلال حاکی از جبرگرایی مطلق نیست، اما نشان می‌دهد که انسان تنها در دایره‌ی محدود قابلیت تغییر محیط اطراف خود را دارد. به عبارت دیگر، موضع‌گیری افراد در

1. Conatus metaphor

1. Amor

خلاً صورت نمی‌گیرد بلکه در «فضای مقدورات» انجام می‌شود، این موضع‌گیری آنان تابعی از موضعی است که در ساختار میادین دارند (Bourdieu, 2001: 94). بین استعاره‌ی کوناتوس و استعاره‌ی هابیتوس (عادت‌واره) بوردیو ارتباط وجود دارد. عاملان اجتماعی نوعاً سرنوشت خود را می‌پذیرند و به منشی مشترک در میدان دست می‌یابند. عادت‌واره «پیوسته جبرهای حاکم بر ما را با نهادینه کردن به فضیلت تبدیل می‌کند» (Bourdieu, 1996: 170).

ح) استعاره ناسازی^۱

ناسازی از واژه‌ی انگلیسی هیستریسیس است. این واژه‌ی یونانی تاکنون در فارسی به کلماتی از قبیل تشویش، اضطراب، دوگانگی، بیقراری، بی‌ثباتی و... ترجمه شده است. ریشه‌ی استعاره‌ی این واژه به تحقیقات تاریخی برمی‌گردد. بر اساس فرهنگ انگلیسی آکسفورد، اولین اطلاعاتی که از استفاده این واژه ثبت شده، در حوزه‌ی علمی اختصاص داشته است. در سال ۱۸۸۱، جی. جی. اوینگ که در زمینه‌ی اثرات مغناطیس مطالعه می‌کرد، در جلسه‌ی انجمن سلطنتی ادعا کرد «در پس تغییرات در هنگام چرخش، وقتی که قطب‌بندی باشد، اثر ناسازی وجود دارد». (Grenfell, 2014: 208) آنچه در این تعریف مشاهده می‌شود مفهوم تغییر و تأخر زمانی است. بعدها در سال 1965، واژه‌ی مزبور از سوی گورسی در رابطه با «کشسانی» به کار رفت. وی تأکید کرد هرگاه بدن آدمی ناسازی از خود بروز دهد، به اندازه کافی انعطاف ندارد. این تعبیر علمی برداشت دیگری برای ما روشن می‌کند؛ یعنی نوعی ناسازگاری یا انطباق ناقص میان دو عنصر که در گذشته باهم هماهنگی و انتظام داشتند و امکان تغییر آن‌ها همیشه وجود دارد. به‌طور کلی وقتی دو عنصر به‌لحاظ هستی‌شناختی قابل تفکیک اما درهم‌تنیده‌اند ناسازی رخ می‌دهد. در روایت بوردیوی این دو عنصر، میدان و عادت‌واره هستند (Bourdieu, 1977: 78).

استعاره‌ی هیستریسیس با سایر استعاره‌های بوردیو چون میدان و عادت‌واره ارتباط نزدیکی دارد. وی براین باور است که عادت‌واره به‌صورتی مدام سعی می‌کند خود را با شرایط میدان تطبیق دهد، اما گاهی تغییرات عظیم و ناگهانی در میدان رخ می‌دهد و عادت‌واره باید به این تغییرات واکنش نشان دهد ولی این عمل نیاز به زمان دارد. در این فرایند نوعی گسست بین عادت‌واره و میدان ایجاد می‌شود که بوردیو از آن به ناسازی تعبیر می‌کند. وی معتقد است عادت‌واره جایگزین می‌تواند با ساختار جدید تطابق پیدا کند.

1. Hysteresis metaphor

ط) استعاره دوگزا^۱

یکی از استعاره‌های یونانی که بوردیو وارد حوزه‌ی جامعه‌شناسی کرد استعاره‌ی دوگزا است. این واژه به فارسی با کلمات متعددی از قبیل باور بدیهی، باور عمومی، باور یقینی، اندیشه‌ی رایج، نگرش عمومی و... برگردانده شده است. بین دوگزا و امر اجتماعی رابطه وجود دارد. در واقع، تجربه‌ی دوگزایی از عالم به‌مثابه‌ی تجربه‌ی ابتدایی نسبت به امر اجتماعی است. این استعاره منشأ هوسرلی دارد. به‌زعم وی «تجربه‌ی ابتدایی برپایه‌ی باور بلافصلی استوار است که ما را به قبول دنیا مانند چیزی مبرهن و بدیهی وامی‌دارد» (Bourdieu, 1977: 166). بوردیو اولین بار، باور رایج یا دوگزا را برای توصیف و تبیین عمل و نگرش طبیعی در جوامع سنتی از منظر پدیدارشناسی به کار برد. هدف وی فراهم آوردن فهمی از دلایل عملی گروه‌های مورد مطالعه، با تکیه بر دیدگاه و تجربه‌ی خود آن‌ها از جهان اطرافشان بود (Grenfell, 2014: 208). بر مبنای تعریف وی از باور رایج «مجموعه‌ای از باورهای بنیادین است که نیازی به تصریح آن‌ها در قالب گزاره‌های روشن و آگاهانه نیست» (Bourdieu, 2000). دوگزا دارای بار هنجاری و ارزش‌شناختی است و افراد را وامی‌دارد تا جهان اجتماعی را به‌مثابه‌ی جهان طبیعی و بدیهی فرض کنند. استعاره باور رایج به باورها و اعتقادات به ظاهر طبیعی ارجاع دارد که با استعاره‌های میدان و عادت‌واره پیوند تنگاتنگی وجود دارند. بدین معنا که، باور رایج یا دوگزا ترکیبی از مجموعه باورهای خاص هر میدان است که عادت‌واره‌های مشترک کسانی را که درون میدان عمل می‌کنند، شکل می‌دهد. هر میدان (دینی، هنری، فلسفی، جامعه‌شناختی و...) باور رایج خاص خود را دارد. در پرتو این باور رایج، مشروعیت و انباشت انواع متفاوت سرمایه‌های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین شکل می‌گیرد (Grenfell, 2014: 196)؛ بنابراین، بوردیو استعاره دوگزا را با استعاره سرمایه‌گره می‌زند. وی راه شناخت و برملاکردن باور رایج را اپوخه‌کردن گرایش طبیعی می‌داند که با تعلیق پدیدارشناختی، جهان اجتماعی را چیز دیگری غیر از تجربه‌ی جهان همچون امری بدیهی مفروض می‌گیرد.

ی) استعاره‌های تلفیقی

قبل از توضیح درباره‌ی استعاره‌ی تلفیقی لازم است استعاره‌های عینی و ذهنی تصریح شوند. در دیدگاه عینی‌گرایی، جهان از اشیاء تشکیل شده است. معرفت آدمیان نیز از راه تجربه اشیاء حاصل می‌شود و ما اشیاء پیرامون خود را بر حسب ویژگی‌ها و مفاهیم درک

1. Doxa metaphor

می‌کنیم ویژگی‌ها و مفاهیم مزبور مطابق با آن چیزی است که در عالم خارج یافت می‌شود؛ بنابراین، وقتی ما واژه «سنگ» را بیان می‌کنیم، دقیقاً همان ویژگی‌های مفهوم سنگ را در ذهن داریم و این واژه مطابق با آن چیزی است که در خارج وجود دارد. (Dabbagh, 2014: 62-63)

در مقابل، دیدگاه ذهنی‌گرایی وجود دارد، بر مبنای این دیدگاه درک انسان‌ها از واقعیت «ذهنی»، «نسبی» و «اختیاری» است که صبغه‌ی برساختگی پیدا می‌کند. در این چشم‌انداز پدیده‌ها نه امری «عینی»، «مطلق» و «جبری» بلکه فرایند زبانی هستند که توسط عاملان انسانی ساخته می‌شوند. (Berger & Luckmann, 1966: 82).

سؤال اساسی این است که خوانش بوردیو از عینی و ذهنی چیست؟ وی در جهت گام نهادن فراسوی ذهن‌گرایی و عین‌گرایی است. از نظر بوردیو، عینیت‌گرایی به معنای جستار زیرساخت‌ها، مستقل از دانش، مفاهیم و اهداف افراد است. ذهن‌گرایی برای فهم این موضوع تلاش می‌کند که افراد، جهان را چگونه تجربه و مفهوم‌سازی می‌کنند و سپس در انطباق با آن عمل می‌کنند. هر یک از استعاره‌های مزبور وجهی از وجوه پدیده‌ها را مغفول گذاشته‌اند. ذهن‌گرایی این نکته را نادیده می‌گیرد که آنچه چارچوب ذهنی افراد و عمل‌شان را بسط می‌دهد، با محدودیت‌های اجتماعی همراه است. عینیت‌گرایی نیز با کنار گذاشتن تأویل‌گرایی، با دید مکانیکی از کردار آدمی مواجه می‌شوند و این امر را نادیده می‌گیرند که زندگی اجتماعی، محیط عمل کنشگران ماهر است (Bert, 2010: 67). کوشش بوردیو در فراتر رفتن از تناقض موجود بین ذهن و عین در دو انگاره‌ی روش‌شناختی است. بوردیو با بهره‌گرفتن از استعاره تصویر جن ماکسول دوگانگی امر عینی و ذهنی را تبیین می‌کند و در نقد جبرگرایی با استعانت از استعاره ماکسول می‌نویسد: «تصویری که مانند تمامی استعارات وام‌شده از فیزیک و به‌خصوص از ترمودینامیک، لبریز از یک فلسفه‌ی عمل کاملاً نادرست و یک نگرش محافظه‌کارانه از دنیای اجتماع است... در واقع، عاملان اجتماعی، مثلاً دانش‌آموزانی که یک رشته را برمی‌گزینند، خانواده‌هایی که مؤسسه آموزشی خاصی را برای فرزندان خود انتخاب می‌کنند و غیره، ذرّاتی نیستند که محکوم نیروهای مکانیکی باشند و به نحو ایجابی تحت فشار علت‌ها عمل کنند» (Bourdieu, 2001: 62-63).

او در نقد ذهن‌گرایی و عاملیت انسانی در انتخاب کنش معتقد است: «انتخابگران خودآگاه و شناسایی نیستند که مطابق آنچه طرفداران نظریه‌ی کنش عقلانی عقیده دارند، از دلایل پیروی کنند و بر اساس شناخت کاملی از علل عمل کنند. سوژه‌ها در واقع کنشگران فعال و شناسا هستند که به یک احساس راه‌یابی عمل مجهزند، یعنی به نظامی از

ترجیح‌ها و اصول نگرش نسبت به امور و طبقه‌بندی آن‌ها؛ نظامی از ساختارهای معرفتی پایدار و الگوهای عمل که به درک موقعیت و پاسخ نسبت به آن جهت می‌دهد». (Bourdieu, 2001: 63) بوردیو برای غلبه بر دوآلیسم، عینی‌گرایی و ذهنی‌گرایی بر اهمیت معرفت‌شناختی «عینی‌بخشی مشارکتی»^۱ تأکید می‌کرد که به اندیشمند علوم اجتماعی امکان تحلیل روش‌شناختی و کنترل پیشا-تأملی^۲، روش طبقه‌بندی و مشاهده‌اش را اعطا می‌کند (Bourdieu, 2000)؛ بنابراین، بین استعاره‌های روش‌شناختی بوردیو با سایر استعاره‌های وی ارتباط وجود دارد. در این باره، استعاره‌ی بازاندیشی نقش عمده‌ای در تحول کارهای وی دارد. او بر این باور است که بازاندیشی ابزاری است که عالمان اجتماعی باید تلاش کنند از طریق آن موقعیت‌های عینی خود در میدان فکری و دانشگاهی را بازاندیشی کنند. این نگاه تأملی در اغلب آثار و استعاره‌های وی مشاهده می‌شود. در استعاره‌های انسان دانشگاهی، تمایز، انواع سرمایه‌های اجتماعی و نمادین، میدان، عادت‌واره و... را با روش بازاندیشانه تعمیق و تشریح نمود.

بحث و نتیجه‌گیری

پارادایم‌ها و گفتمان‌ها در تولید مفاهیم و استعاره‌ها نقش مؤثری دارند. در این باره، مکاتب اگزیستانسیالیسم سارتر و ساختارگرایی لوی اشتراوس نقش عمده‌ای در تخیل جامعه‌شناختی بوردیو داشته‌اند. به‌زعم وی، سارتر راه افراط پیموده و به کنشگران قدرت بیش‌ازاندازه بخشیده و الزام‌های ساختاری را نادیده گرفته است. ساختارگرایی لوی اشتراوس نیز انسان‌ها را تحت تأثیر شدید و ناآگاهانه ساختار پنداشته است. تلاش او در جهت تلفیق اگزیستانسیالیسم سارتر و ساختارگرایی لوی اشتراوس بود. هرچند بوردیو سعی کرده از استعاره‌های ذهنی و عینی (به‌زعم فوکونیه و ترنر استعاره‌های تلفیقی) استفاده کند، اما در تبیین‌های وی نقش و تأثیر سوژه‌شناسنده در جهان بیرونی نادیده گرفته می‌شود و افراد به مثابه سوژه غیردرگیر و منفعل در نظر گرفته می‌شوند این امر، بوردیو را ناگزیر به سمت تبیین‌های جبرگرایانه سوق داده است. استعاره‌های عینی و ذهنی با استعاره‌ی کوناتوس رابطه‌ی تنگاتنگ دارد. این استعاره، در قلمرو فلسفه و فیزیک پدید آمد، اما در تفکر جامعه‌شناسی بسط مفهومی یافت. کوناتوس به‌معنای تلاش است اما تلاشی که بی‌حاصل است و نتیجه خاصی در پی ندارد. این امر با سایر استعاره‌های وی از

1. Participant objectivation
2. Pre-reflexive elements

قبیل «انسان فلاکت‌زده» رابطه نزدیک دارد. انسانی که در چنبره‌ی ساختار است و عاملیت زیادی از خود ندارد. برخی منتقدین معتقدند که بوردیو بیشتر از استعاره‌های مکانی استفاده کرده است مفهوم زمان نیز بواسطه حرکت در مکان درک می‌شود و این همان چیزی است که لیکاف آن را «استعاره زمان به مثابه‌ی مکان» می‌نامد؛ بنابراین، شکل غالب استعاره‌های وی خصلت افقی دارد؛ زیرا با تکیه بر بدن‌مندی است و توجه کمتری به ابعاد تاریخی پدیده‌ها می‌دهد که خصلت عمودی دارد. همه چیز در اکنون بی‌زمان قوم‌نگارانه منجمد شده است (Jenkins, 2006). استعاره میدان در اندیشه‌ی بوردیو، طیفی است و دارای قرینه‌های متعددی است که شامل میادین بازی فوتبال و رمان علمی و تخیلی و تا میدان نیروها در فیزیک را دربرمی‌گیرد. استعاره میدان در اشکال مختلف هنری، سیاسی، ورزشی، اقتصادی، علمی و... بازنمایی می‌شود. بر مبنای نظریه‌ی مفهومی، استعاره‌ی میدان به مثابه‌ی حوزه مفهومی مبدأ، برای تبیین حوزه انتزاعی مقصد؛ جامعه استفاده شده است. انتقاداتی که بر استعاره میدان بوردیو وارد است این است که شأن و جایگاه هستی‌شناسانه‌ی آن مبهم است؛ زیرا معلوم نیست که آیا میدان واقعی مطمع‌نظر است یا مقوله‌ی عقل سلیمی است یا صرفاً یک مفهوم تحلیلی است؟ از نظر او، جامعه‌شناسی همچون ابزار نبرد «خشونت نمادین» است و میدان‌های پنهانی را آشکار می‌کند که در آن افراد می‌توانند آزاد باشند. استعاره مبارزه، در نظریه‌های بوردیو، یک استعاره بن است. او با این استعاره بن استعارات دیگر را می‌آفریند. بی‌تردید عواملی چون انسان شهرستانی بودن، تجربه‌ی زندگی در الجزایر به مثابه‌ی کشور تحت استعمار فرانسه و جریان مارکسیسم نقش بسزایی در استفاده بوردیو از استعاره‌های مبارزه‌جویانه داشته است. استعاره‌های بوردیو به مثابه‌ی عنصری منفک و مجزا کار نادرستی است؛ زیرا مفاهیم و استعاره‌های وی درهم‌تنیده و مستلزم درک شبکه‌ای است. بوردیو در تحلیل واقعیت‌های اجتماعی هم از قلمروهای انتزاعی و هم از قلمروهای پایه‌ای استفاده کرده است. قلمروهای پایه‌ای مستقیماً از تجربه‌های بدن‌مند که دارای ماهیت پیش‌مفهومی هستند، ناشی می‌شود؛ یعنی؛ این تجربه‌ها از بدن‌مندی تجربه‌های عینی و درونی، مانند عواطف یا آگاهی از گذر زمان، یا از تجربه‌های حسی-ادراکی ناشی می‌شوند. برای مثال بوردیو برای استعاره یا قلمرو انتزاعی عادت‌واره از قلمروهای بدن‌مندی از قبیل طرز ایستادن، راه رفتن، آداها و اطوارها و غیره استفاده کرده است. این دیدگاه به واقعیت‌های اجتماعی، بیش‌ازاندازه خصلت جسمیت یافتگی می‌دهد و آن را به مجموعه‌ای از پدیده‌های فیزیکی تقلیل می‌دهد. نکته مهمی که در بحث استعاره وجود دارد این است که استعاره‌ها خصلت زبانی و برساختگی دارند از

جهاتی ما را به واقعیت نزدیک و از جهاتی دور می‌کند. همچنین استفاده از استعاره ممکن است منجر به تفکر غیردقیق و یا گنگ گردد. یکی از نقدهایی که بر بوردیو وارد این است که شاکله‌ی طبقه‌بندی بوردیو که غالباً جنبه‌ی بدنمندی دارد معلوم نیست چه مقدار واقعی است و چه اندازه آفریده‌ی خود وی است. همچنین رابطه‌ی طبیعت و فرهنگ و رابطه‌ی واقعی و ساختگی که بوردیو ترسیم می‌کند، در بهترین حالت غیردقیق و در بدترین حالت، تناقض‌آمیز است. او برای تحلیل زندگی اجتماعی به مثابه‌ی حوزه‌ی مفهومی مقصد از چندین حوزه‌ی مبدأ از قبیل عادت‌واره، میدان، کوناتوس، دوگزا و... استفاده کرد. این مفاهیم، به تعبیر ریچارد رورتی، عمده‌ترین «واژگان نهایی» پی‌یر بوردیو را تشکیل می‌دهد (Rorty, 1998). دلیل استفاده متعدد از حوزه‌ی مبدأ، برای فهم مناسب حوزه‌ی مفهومی مقصد است (Kovecses, 2014). چون هر مبدأ تنها بخشی از مفهوم مقصد را برجسته می‌کند و هیچ حوزه‌ی مبدئی نمی‌تواند تمام جنبه‌های مقصد را ساختار بندی کند و درک کاملی از آن‌ها ارائه کند. بوردیو از استعارات اقتصادی (سرمایه، بازار، عرضه، تقاضا و سود) در تحلیل‌های اجتماعی خویش استفاده کرده است. وی ابعاد اقتصادی را به کل ابعاد کنش اجتماعی بسط داد و این امر منجر به زبان استعاری جدید در تخیل جامعه‌شناختی بوردیو شد. کاربرد زبان علم اقتصاد موجب شده است تا برخی او را متهم به «اقتصادگرایی» و «فردگرایی» کنند. استعاره‌ی سرمایه اقتصادی عادت‌واره، میدان و... تداعی‌کننده‌ی نظریه‌ی استعاره ریکور است، زیرا وی بر این باور است که استعاره «توصیف مجدد یک واقعیت» است (Ricoeur, 1991). واقعیتی که بوردیو توصیف کرده سایر جامعه‌شناسان آن را با استعاره‌های دیگری تبیین کرده‌اند.

تشکر و سپاسگزاری

از همکاری‌های علمی خانم مژگان کار دوست کمال تشکر و سپاسگزاری را به عمل می‌آورم.

References

- Babak Moein, M. (2012). *“Metaphor and Plot in Paul Ricoeur's Thought”* Quarterly Studies of Literary Criticism; 5(20): 7-26.
- Berger, P. Luckmann, T. (1966). *The Social Construction of Reality*, U.S.A: Penguin Books Press; 82.
- Bert, P. (2010). *Social Theory in the Twentieth Century*, Translated into Persian by Mohammad Khani, Tehran: Rokhdad No Publication; 67-68.
- Bonnewitz, P. (2017). *Lessons from Pierre Bourdieu's Sociology*, Translated into Persian by Jahangire Jahangiri & Hasan Poursafir, Tehran: Agah Publication; 9, 75.
- Bourdieu, P. (1977). *Outline of a Theory of Practice*, Translated by Richard Nice, Cambridge University Publication; 78-166.
- Bourdieu, P. (1979). *Algeria 1960*, Translated by Richard Nice, Cambridge University Publication; 27.
- Bourdieu, P. (1988). *Homo Academicus*, Cambridge: Polity Publication.
- Bourdieu, P. (1991). *Language and Symbolic Power*, G. Raymond & M. Adamson(Trans). Cambridge: Polity Publication.
- Bourdieu, P. (1996). *Distinction a Social Critique of Judgement of Taste*, Translated By Richard Nice, Harvard University Publication; 170-646.
- Bourdieu, P. (2000) *Pascalian Meditations*, Cambridge: Polity Publication.
- Bourdieu, P. (2001). *Action Theory*. Translated into Persian by Morteza Mardiha, Tehran: Naghsho Negar Publication; 33-209.
- Bourdieu, P. (2005). *The Social Structures of the Economy*. Cambridge: Polity Publication; 209.
- Bourdieu, P. (2008). *Act Resistance*. Translated into Persian by Alireza Plaseyyed, Tehran: Akhtaran Publication; 38.
- Bourdieu, P. (2009). *Lesson for Lesson*, Translated into Persian by Nasere Fakouhi, Tehran: Ney Publication; 69, 122.
- Bourdieu, P. (2011). *Distinction a Social Critique of Judgement of Taste*, Translated into Persian by Hasan Chavoushian, Tehran: Saless Publication.
- Bourdieu, P. (2016) *Sociological Problems*, Translated into Persian by Pirouze Eizadi, Tehran: Nasle Aftab Publication: 136-292.
- Chauvire. C. Fontaine, O. (2006). *Bourdieu's Vocabulary*, Translated into Persian by Morteza Kotobi, Tehran: Nay Publication; 77-97.
- Dabbagh. H. (2014). *Allegory in Truth; The Arrival of Metaphors in Science*. Tehran: Hermes Publication; 62-63 [In Persian].
- Grenfell, M. (2014). *Pierre Bourdieu: Key Concepts*, Translated into Persian by Mohammad Mehdi Labibi, Tehran: Afkar Publication; 128-257.

- Jamshidiha, G.Parastesh, Sh. (2007). "*Habitus and Field Dialectics Bourdieu's Theory of Practice*", Journal of Social Sciences Letter, (30): 1-33.
- Jamshidiha, G.Kalantari, Ah. Nosrati, R. (2015). "*Bazar as a Field: Bourdieuan Analysis of Tehran Traditional Bazar*", Journal of Social Sciences Letter, 21 (1): 9-46.
- Jenkins, R. (2006). *Pierre Bourdieu*, Translated into Persain by Hasan Chavoushian, Tehran: Nay Publication; 62-234.
- Johnson, M. (2017). *The Meaning of the Body Aesthetics of Human Understanding*, Translated into Persain by Jahan-Shah Mirzabeigi, Tehran: Agah Publication; 82, 252.
- Kovecses. Z. (2014). *Metaphor a Practical Introduction*, Translated into Persain by Shirin Pourebrahim, Tehran: Samt Publication; 371.
- Kovecses. Z. (2015). *Metaphor in Culture University and Variation*, Translated Into Persain by Nikta Entezam, Tehran: Seyahroud Publication.
- Kovecses. Z. (2017). *Where Metaphors Come from Reconsidering Context In Metaphor?* Translated into Persain by Jahan-Shah Mirzabeigi, Tehran: Agah Publication: 13-63.
- Lakoff, G. Johnson, M. (1980). *Philosophy in the Flesh: the Embodied Mind and Its Challenge to Western Thought*. New York: Basic Books.
- Lakoff, G. (1993). *The Contemporary Theory of Metaphor and Thought*. Andrew Ortony(Ed.) Combridge: Combridge University Publication; 28.
- Lakoff, G. Johnson, M. (2015). *Philosophy in the Flesh: The Embodied Mind And Its Challenge to Western Thought*. Translated into Persain by Jahan-Shah Mirzabeigi, Tehran: Agah Publication;194.
- Lakoff, G. Johnson, M. (2016). *Metaphor We Live by*, Translated into Persain by Hagar Aghaebrahimi, Tehran: Elm Publication; 194.
- Lallemanent, M. (2015). *History of Sociological Thoughts*, Vol 2 Translated into Persain by Abdolhossein Nikgozar, Tehran: Agah Publication: 206-213.
- Naghibzadeh, A. Ostovar, M. (2012). "*Bourdieu and Symbolic Power*", Politic Quarterly, 42(2): 279-294.
- Moghaddas Jafari, M.H. Yaghoobi, A. Kardoost, M. (2007). "*Bourdieu and the Sociology Literature*", Journal of Adabpazhuhi (2): 77-94.
- Momtaz, F. (2004). "*Introducing the Concept of "Class" from Bourdieu's Point of View*", Journal of Human Sciences, (41-42): 69-80.
- Ortony, A. (1997). *Metaphor and Thought*, Cambridge University Publication.
 - Ricoeur, P. (1991). *Word, Polysemy, Metaphor: Creativity in Language, in M. J. Valdes(Ed)*, The Ricoeur Reader, Toronto, University of Toronto Publication, 85.
- Ricoeure, P. (2004). *Time and Narrative*, Translated into Persain by Mahshid Nonahali, Tehran: Gameno Publication; 59.

- Ricoeur, P. (2006). *Metaphor and Create New Meanings in Language*, Translated into Persian by Hossein Naghavi, (120): 81-95.
- Ritzer, G. Goodman, D. (2014). *Modern Sociological Theory*, Translated into Persian by Khlil Mirzaei & Abbass Lotfi Zadeh, Tehran: Jameeshenasan Publication: 596-600.
- Rorty, R. (1991). *Objective, Relativism and Truth, Philosophical*, Papers V. 1, Cambridge University Publication, 4-5.
- Rorty, R. (1998). *Truth and Progress, Philosophical Papers*, Volume 3, Cambridge University Publication, 73.
- Shahri, B. (2012). *Metaphor and Ideology*, Literary Criticism, 5(19): 59-76.
- Shiri, M. Nosrat, M. (2017). *Possible Application of Alexeeva's Metaphorical Model In Terminology*, Language Related Research, 8(6): 55-74.
- Skidmore, W. (1993). *Theoretical Thinking in Sociology*, Translated Into Persian by a Group of Translators, Tehran: Safir Publication; 65-66.
- Sorahi, MA. (2014). *"Cognitive Study of Color Metaphors in Persian"*, Journal of Language Research, 6(11): 97-118.
- Steen ,Gerard, [Et Al] (2010). *A Method for Linguistic Metaphor Identification: From MIP to MIPVU*, John Benjamins Publishing Company Amsterdam / Philadelphia, 4.
- Tauber, A. (1994). *The Immune Self: Theory or Metaphor?*, Cambridge University Publication, 136.
- Tavassoli, G. (2004). *"Pierre Bourdieu On Conflictual Social Space and the Role of Sociology"*, Journal of Social Science, 11(3): 1-26
- Yaghoobi, A. (2015). *"Biological Metaphors and Theories of Classical Sociology"* Journal of Methodology of Social Sciences and Humanities, 21(84): 117-141.
- Webster, H. (2017). *Bourdieu for Architects*, Translated into Persian by Arash Heydari, Tehran Fekreno Publication.